

بخش ویژه

مشارکت شهری

چکیده

شهرسازی جدید جهان (برنامه‌ریزی و طراحی شهری) در اوایل قرن بیستم در سایه حمایت و اقتدار دولت‌ها و با اهداف ساماندهی توسعه کالبدی شهرها به وجود آمد و از نظر اجرایی و عملی نیز، بیشتر از علوم فنی و مهندسی تأثیر پذیرفت. نتیجه اینکه، در قسمت اعظم سال‌های قرن بیستم، شهرسازی بیش از پیش زیرسلطه نظریه‌ها و رویه‌های دیوان‌سالاری و فن‌سالاری قرار گرفت. اما در چند دهه آخر قرن بیستم، به دنبال وقوع تحولات وسیع و شگرف فلسفی و سیاسی و اجتماعی در جامعه غربی، دانش شهرسازی ضرورتاً به سمت اهداف کیفی و اجتماعی توسعه و رویه‌های دموکراتیک و مشارکتی روی آورده است. براین اساس در این مقاله سعی شده رویه‌های شهرسازی دموکراتیک و چشم‌اندازهای آینده آن ترسیم گردد.

به سوی شهرسازی دموکراتیک*

جواد مهدیزاده

کارشناس ارشد علوم اجتماعی و پژوهشگر برنامه‌ریزی شهری

فصلنامه مدیریت شهری / شماره ۵ / بهار ۱۳۸۰

مقدمه

* دانش شهرسازی جدید، به عنوان مجموعه‌ای از نظریه‌ها و رویه‌های نسبتاً مدون در باره برنامه‌ریزی شهری و طراحی شهری، در نخستین دهه‌های قرن بیستم در اروپا و آمریکا به وجود آمد. در شرایط سیاسی و اقتصادی آن دوران، شهرسازی بیش از هر عامل دیگر تحت نفوذ و اقتدار دولت و به ویژه کارکردهای اقتصادی و مدیریتی آن قرار داشت و به همین دلیل بیشتر خصلتی آمرانه، از بالا به پایین و دیوان‌سالارانه پیدا کرد. از طرف دیگر، روند فزاینده صنعتی شدن شهرنشینی و شهرسازی باعث نفوذ و تسلط بیش از حد نخبگان علمی و فنی، به ویژه مهندسان و معماران، در این عرصه گردید. در نتیجه، سرنوشت شهرها و انبوه شهروندان، که بستر اصلی حیات اجتماعی و تمدن معاصر را تشکیل می‌دهند، بیش از هر عامل دیگر در حیطه اقتدار دولتمردان و فن‌سالاران قرار گرفت.

* از حدود ۱۹۶۰ به بعد، واکنش‌های انتقادی وسیعی برضد این وضع به ظهور رسید و در نتیجه شهرسازی برای نجات خود به تدریج به سمت جذب اندیشه‌های اجتماعی، اخلاقی و مشارکتی روی آورد. در دهه ۱۹۷۰ با رواج «برنامه‌ریزی راهبردی» گام‌های مؤثری در انتقال بخشی از اختیارات دولتی به نهادهای محلی و توجه بیشتر برنامه‌ریزان و طراحان به نیازها و خواست‌های عامه شهروندان، برداشته شد. اما تحولات سیاسی و اجتماعی دو دهه آخر قرن بیستم نقطه عطف بزرگی در چرخش شهرسازی آمرانه و فن‌سالارانه به سمت نوعی شهرسازی مشارکتی و دموکراتیک محسوب می‌شود. اوج‌گیری جنبش زیست بوم‌گرایی و توسعه پایدار، فروپاشی نظام‌های اقتدارگرا، رشد وسیع دموکراسی و حقوق بشر، گسترش مفاهیم مربوط به جامعه مدنی، کثرت‌گرایی و جنبش‌های فرهنگی، در زمان حاضر سنت شهرسازی را در وضعیت بحرانی و نوعی بن‌بست نظری و عملی قرار داده است. برای رهایی از این وضعیت دشوار و خطرناک که شهرسازی اینک به استمداد از خرد جمعی، روش‌های دموکراتیک، جست‌وجوی عدالت و آرمان‌های انسانی روی آورده است. در واقع، برنامه‌ریزی و طراحی شهری در آستانه قرن بیست و یکم، به سمت تحولی انقلابی، چه در عرصه اهداف و وظایف و چه در عرصه رویه‌ها و روش‌ها، پیش می‌رود.

این مقاله، در واقع، تلاشی مقدماتی برای طرح موضوع و ارائه چشم‌اندازی نسبتاً مدون از این رویکرد جدید است. بی‌تردید - شهرسازی کشور ما در عصر جهانی شدن فرهنگ شهرنشینی و شهرسازی از یک طرف، و لزوم بومی کردن آن از طرف دیگر، نمی‌تواند نسبت به پیشنهادها و دستاوردهای این تحول بنیادی بی‌تفاوت بماند. استقبال بموقع، آگاهانه و نقادانه از دیدگاه‌های جدید، شاید بهترین راه برای جلوگیری از تحمیل یکسویه و دنباله‌روی کورگورانه از آنها در زمان‌های بعد باشد. با توجه به این ملاحظات، مباحث اصلی این مقاله در چند قسمت به این شرح ارائه می‌شود.

- ۱- زمینه‌ها و ریشه‌های برنامه‌ریزی آمرانه
- ۲- زمینه‌های رویکرد دموکراتیک در شهرسازی
- ۳- اصول و محورهای شهرسازی دموکراتیک
- ۴- نگاهی به چشم‌اندازهای آینده شهرسازی دموکراتیک

۱- زمینه‌ها و ریشه‌های برنامه‌ریزی آمرانه

به طور کلی، برنامه‌ریزی به معنای نوعی فعالیت نظری - عملی انسان، از اساس بر اعتقاد به خرد انسانی و توانایی علوم و حق مداخله انسان در روندهای طبیعی و اجتماعی استوار است. بنابراین منشأ اولیه برنامه‌ریزی به

لزوم اعمال حاکمیت عقلانی دولت‌ها و توجه و تسهیل دخالت آنها در اداره امور سیاسی، نظامی و اقتصادی جوامع برمی‌گردد. به همین دلیل اولین الگوهای برنامه‌ریزی، خصلتی کلان، اقتصادی، آمرانه و بوروکراتیک داشت. در بستر چنین شرایطی بود که «برنامه‌ریزی شهری» نیز در اوایل قرن بیستم با این هدف به وجود آمد که تمام فعالیت‌های مربوط به توسعه و عمران شهری را، چه در حال و چه در آینده، تحت انتظامی عقلانی و نظارتی سازمان یافته در آورد. این الگوی برنامه‌ریزی که معمولاً به عنوان «برنامه‌ریزی جامع عقلانی» معرفی می‌شد و بیش از پنجاه سال در سراسر جهان سیطره داشت، بنابه اقتضای شرایط دوره خود، بیشتر بر اصول و روش‌های آمرانه (از بالا به پایین) و فن سالارانه و ضوابط دستوری استوار بود. عوامل مؤثر در این وضعیت را، که به نحوی بازار در الگوی طرح‌های جامع - تفصیلی شهرها مشاهده می‌شود، می‌توان در سه عرصه زیر مورد بازبینی قرار داد.

۱-۱- اولویت نقش دولت و توسعه اقتصادی در شهرسازی

برنامه‌ریزی شهری که از ابتدا به صورت «برنامه‌ریزی دولتی» شکل گرفت، اصولاً بر اعتقاد به «حق حاکمیت انحصاری دولت» و «مشروعیت دولت» استوار بود. برپایه این نگرش چنین تصور می‌شد که مسئولان و مدیران سیاسی جامعه، براساس قوانین و در راستای منافع و خیر عمومی حرکت می‌کنند؛ و بنابراین وظیفه برنامه‌ریزان این است که اهداف و تصمیمات آنان را به مرحله اجرا درآورند و عموم مردم نیز باید این اقدامات را به عنوان تکلیفی قانونی و مطلوب برای کل جامعه بپذیرند.

در نیمه اول قرن بیستم وقوع دو رخداد بزرگ سیاسی و اجتماعی در جهان، سبب شد که نقش دولت‌ها و میزان اختیارات آنها در امر برنامه‌ریزی به مراتب افزایش یابد. نخست بروز دو جنگ اول و دوم جهانی بود که زمینه‌های سیاسی اقتصادی دخالت وسیع دولت‌ها را در حیات عمومی جوامع، به ویژه در امر بازسازی و نوسازی شهرها، فراهم آورد و برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای را به عنوان وظیفه‌ای انحصاری برای بخش دولتی مطرح ساخت. دوم، وقوع انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷) و پیدایش دولت اتحاد جماهیر شوروی بود که با ایجاد نظام دو قطبی در جهان و ابداع «برنامه‌ریزی متمرکز»، الگوهای جدیدی از برنامه‌ریزی و مدیریت تمام دولتی را به مرحله آزمون گذاشت و جهان سرمایه‌داری را نیز به دخالت بیشتر در امور توسعه و عمران و قبول «دولت رفاه» و اقتصاد مختلط ناگزیر ساخت. در نتیجه این وضع، در سراسر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، لزوم دخالت دولت در امر برنامه‌ریزی به صورت روندی غالب و فراگیر درآمد که از نظر مبانی اقتصادی بر «نظریه کینز»، و از نظر مبانی سیاسی و اجتماعی بر «نظریه دولت رفاه» استوار بود. در واقع از حدود دهه ۱۹۳۰ به بعد نقش دولت در کشورهای غربی به عنوان سازمان دهنده نظام سرمایه‌داری تا حد زیادی جانشین مکانیسم بازار آزاد شد و کنترل اقتصادی و برنامه‌ریزی در سطوح مختلف، باعث پذیرش کارکردهای جدیدی برای دولت در نظام سرمایه‌داری گردید (بشپریه، ۱۳۷۴، ص. ۳۱۱).

۱-۲- نفوذ اثبات‌گرایی و علم‌گرایی در شهرسازی

فضای فکری و فلسفی آغاز قرن بیستم به شدت تحت تأثیر فلسفه «اثبات‌گرایی» (پوزیتیویسم) و «تجربه‌گرایی» (امپیری‌سیسم) و کاربرد آن در تمام عرصه‌های علوم طبیعی و اجتماعی بود. در آن دوره، این اندیشه قوت گرفت که می‌توان به کمک تعقل و علوم مختلف، حیات شهرها را مورد مطالعه قرار داد و تحولات آنها را در آینده تحت نظارت و هدایت در آورد. پیشرفت‌های بعدی در عرصه حمل‌ونقل جدید، ابداع و به کارگیری مصالح و فنون جدید در ساختن بناهای بلند، ایجاد شهرهای جدید، ابداع بزرگراه‌ها و تقاطع‌های غیرهم‌سطح، و مانند اینها، شهرسازی را بیش از پیش به سمت نوعی فعالیت صرفاً علمی و مهندسی کشانید و در نتیجه نقش خبرگان و کارشناسان علمی و فنی در برنامه‌ریزی و طراحی شهری، به نحو گسترده و بی‌سابقه‌ای گسترش پیدا کرد. از این رهگذر، نظریات و اقدامات شهرسازان، به عنوان گروه «فن‌سالار» و «نخبه»، تأثیری مستقیم در نحوه شکل‌گیری شهرها و شیوه زندگی عموم شهروندان به جا گذاشت.

در دهه ۱۹۵۰، به دنبال رواج نظریه سیستم‌ها و کاربرد کامپیوتر در علوم و فنون مختلف، موضوع استفاده از «الگوسازی» و «شبیه‌سازی» در عرصه شهرسازی نیز صورتی فراگیر پیدا کرد و باعث تقویت بیشتر شهرسازی فن‌سالارانه و جدایی بیشتر آن از خواسته‌ها و مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری و ساختن محیط زندگی خود گردید. در نتیجه این شرایط و گسترش اختیارات و اقتدار فن‌سالاران و مهندسان شهرساز، که خود در پرتو حمایت اقتدار نهاد‌های دولتی و یا مؤسسات بزرگ اقتصادی قرار داشتند، حرفه و دانش شهرسازی بیش از پیش به سمت رویکرد آمرانه، یک‌بعدی و جدا از تمایلات صاحبان اصلی شهرها گرایش یافت.

۱-۳- سلطه شهرسازی کارکردی و ضابطه‌ای

الگوی «طرح‌های جامع - تفصیلی» که در ابتدا براساس نظریات از گانیستی «پاتریک گدس» و «لوئیس مامفورد» شکل گرفت، بعدها با اصول کارکردگرایی «شهرسازی مدرن» (منشور آن - ۱۹۳۳) درهم آمیخت و در سراسر جهان به صورت طرح‌های توسعه و عمران شهری به کار گرفته شد. در واقع از طریق شهرسازی

کار کردی، تصمیم‌گیری درباره حیات شهرها و زندگی روزمره انبوه شهروندان، به عهده مدیران دولتی و تهیه کنندگان طرح‌ها و ضوابط پیشنهادی طرح‌ها واگذار گردید.

این الگو به دلیل اینکه از جهت نظری بر اصول عقلانی و تحلیل منطقی، و از جهت عملی بر نگرش کالبدی استوار است، ضرورتاً به سمت اندیشه هندسی و معیارهای کمی گرایش دارد. در این گونه برنامه‌ریزی، اهداف و مقاصد مورد نظر را پیشاپیش مسئولان و مدیران جامعه تعیین می‌کنند و بنابراین، تمایلات و خواست‌های عموم شهروندان تأثیری مستقیم در پیشنهادها ندارد. حاصل نهایی این نحوه نگرش به شهر، این است که تمام حیات شهر به شیوه‌های کارکردگرایانه به مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و فضاها تعریف می‌شود، که می‌باید نوع و اندازه و مکان آن را تعیین کرد. از این دیدگاه وظیفه شهرسازی این است که با در نظر گرفتن نیازهای «متوسط» یا «حداقل» هر فرد به زمین، و محاسبه آن بر اساس پیش‌بینی

«شهرسازی سرانه‌ای» تمام حیات پیچیده شهر و نیازهای متنوع گروه‌های مختلف را، در نقشه‌های کاربری زمین و جداول بی‌روح کاربری و مقررات خشک و ناعادلانه منطقه‌بندی محصور و محدود می‌کند. در بستر چنین نگرش و فرایندی است که برنامه‌ریزی شهری، ناآگاهانه و ناخواسته به ابزار انقیاد یا کارگزار قدرتمندان و زمینداران تبدیل می‌شود

رشد جمعیت، انواع فعالیت (کاربری)ها و نحوه توزیع آنها را در سطح شهر معلوم کند. بدیهی است که در چنین شرایطی، هر شهروند فقط می‌تواند در چارچوب سرانه‌هایی که برای او در نظر گرفته شده است، از مواهب زندگی شهری بهره‌مند شود. در واقع «شهرسازی سرانه‌ای» تمام حیات پیچیده شهر و نیازهای متنوع گروه‌های مختلف را، در نقشه‌های کاربری زمین و جداول بی‌روح کاربری و مقررات خشک و ناعادلانه منطقه‌بندی محصور و محدود می‌کند و انسان‌ها را، به رغم تمام تنوع‌شان، مجبور می‌سازد که شیوه زندگی و رفتارهای خود را در چارچوب این تصمیمات و مقررات سازمان دهند. در بستر چنین نگرش و فرایندی است که برنامه‌ریزی شهری، ناآگاهانه و ناخواسته به ابزار انقیاد یا کارگزار قدرتمندان و زمینداران تبدیل می‌شود و برنامه‌ریزان، به رغم نیات آرامانی خود، در جایگاه دشمنان شهر و شهروندان قرار می‌گیرند.

۲- زمینه‌های رویکرد دموکراتیک در شهرسازی

در نیمه دوم قرن بیستم، تحولات سیاسی و اجتماعی شگرفی در جهان پدید آمد، که به طور مستقیم و غیرمستقیم باعث دوری برنامه‌ریزی سنتی از روش‌های امرانه، یک‌بعدی و از بالا به پایین شده‌اند. در واقع تجارب دولت‌های خلقی و برنامه‌ریزی متمرکز در اردوگاه شرق و تجارب دولت‌های «رفاه» و «حداقل» در کشورهای سرمایه‌داری، نشان داد که فرایند برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری برای سرنوشت حال و آینده جوامع انسانی بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان از طریق اقتدار دستگاه دولتی و فن‌سالاران یا توسل به قوانین بازار آزاد، آن را به سمت اهداف عالی انسانی هدایت کرد. مجموعه این تجارب درس‌های بسیار بزرگ و ارزنده‌ای برای دانش شهرسازی به بار آورده است. از مهم‌ترین این آموزه‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - ماهیت شهرها و زندگی جمعی انسان‌ها بسیار پیچیده‌تر از آن است که قبلاً در چارچوب نظریه‌های شهرسازی ترسیم شده است.

ب - امکانات شناختی، علمی و فنی مابرای دخالت در حیات شهر و تغییر و اصلاح آن بسیار محدودتر از تصورات پیشین است.

پ - میزان و نوع مداخله در ساختار و عملکرد شهرها، امری بسیار حساس است و احتمالاً با عوارض پیش‌بینی نشده و ایجاد مسائل جدید همراه خواهد بود.

ت - شهرها بزرگ‌ترین کانون زندگی اجتماعی انبوه انسان‌ها به شمار می‌آیند و بنابراین هر گونه برنامه‌ریزی و مداخله در آنها بدون مشارکت و همکاری جمعی، ناموفق خواهد بود.

در طول دو دهه اخیر، با درس‌آموزی از تجارب گذشته، دانش شهرسازی به نحوی وسیع و خلاق به بازنگری و بازسازی خود روی آورده است. در اینجا برخی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در این گرایش به اختصار معرفی می‌شوند.

۲-۱- جامعه مدنی و تحول نقش دولت

در چند دهه اخیر، سمت و سوی تحولات سیاسی و اجتماعی در کشورهای پیشرفته غرب، به سمت کاهش شدید نقش دولت و بازنگری در وظایف و کارکردهای آن سیر کرده است. نظریه‌های جدید سیاسی و اجتماعی، مثل نظریه «پر مسئولیت بودن دولت» (آنتونی گیدنز) و نظریه «بحران مشروعیت دولت» (یورگن هابرماس) و «دولت حداقل» (رابرت نازیک)، اگرچه از دیدگاه‌های مختلف مطرح شده‌اند ولی تأکید همه آنها بر کاهش نقش دولت و افزایش نقش نهادهای غیردولتی در اداره زندگی اجتماعی استوار است. در بستر چنین شرایطی است که

مفاهیم مربوط به «جامعه مدنی»، «دولت مدنی»، «حوزه عمومی»، «دموکراسی کثرت‌گرا»، جایگاه وسیعی، هم در عرصه نظری و هم در عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی پیدا کرده است. در پرتو این تحولات جدید است که حوزه اختیارات و مشروعیت دولت در زمینه مدیریت جامعه و برنامه‌ریزی برای زندگی عمومی به شدت مورد تردید قرار گرفته است. از جمله باید به گسترش وسیع مفهوم جامعه مدنی و حوزه عمومی اشاره کرد.

مفهوم «جامعه مدنی» معمولاً به آن بخش از مناسبات اجتماعی اطلاق می‌گردد که خارج از حوزه دولت و فارغ از دخالت قدرت سیاسی قرار دارد و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمن‌ها و انواع تشکل‌های خصوصی و مدنی (غیر خصوصی) را در برمی‌گیرد (بشیریه، ۱۳۷۴، ۳۲۹). یکی از مفاهیم اصلی مربوط به جامعه مدنی، به نظریه «حوزه عمومی» مربوط می‌شود که به ویژه «هابرماس» به آن پرداخته است. از دیدگاه هابرماس، حوزه عمومی که میان حوزه اقتصاد و دولت قرار گرفته، از هر دو مستقل است و عرصه‌ای است که براساس برابری در دسترس همه شهروندان قرار دارد و بنابراین تحت سلطه یا نظارت کنشگران قدرتمند اقتصادی یا مقامات دولتی نیست. حوزه عمومی نیازمند انجمن‌های داوطلبانه و مستقل شهروندان و دستگاهی نهادینه است که اجازه انتشار بدون محدودیت اطلاعات و اندیشه‌ها را بدهد. بنابراین، انواع گوناگون سازمان‌ها جزء جدایی‌ناپذیر حوزه عمومی محسوب می‌شوند. در همین حوزه عمومی است که امکان آگاهی یافتن از مسائل اساسی روزمره شهروندان و فراهم ساختن وسایل بیان انواع دیدگاه‌ها و نظریات در باره موضوعات مورد بحث و اختلاف فراهم می‌گردد (کیویستو، ۱۳۷۸، ۱۱۰).

به طور کلی، در شرایط تحقق جامعه مدنی، نظریه‌ها و رویکردهای مربوط به نحوه برنامه‌ریزی و مدیریت برای جامعه در معرض چالش‌های جدی قرار گرفته است. لزوم ارتباطات آزاد، توزیع و گردش قدرت در میان

پذیرش دموکراسی و کثرت‌گرایی ایجاب می‌کند که تصمیم‌گیری در باره توسعه و عمران شهر یا منطقه باید به دست همه کسانی انجام گیرد که در آن مؤثر و ذی‌نفع‌اند؛ و خود می‌باید بر عدالت، آزادی و حق انتخاب شهروندان استوار گردد

گروه‌های مختلف، فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری جمعی، مشارکت بخش خصوصی و نیمه عمومی در امور عمومی جامعه، انتقال قدرت به جامعه محلی، مدیریت چرخه‌ای از پایین به بالا و برعکس، از جمله مقولاتی هستند که با جامعه مدنی و کثرت‌گرایی ارتباط تنگاتنگ دارند.

بنا فی مشروعیت اقتدار تام و تمام دولت، و محدود کردن اختیارات آن در جامعه مدنی، ضرورتاً مشروعیت و اختیارات آن در امر برنامه‌ریزی نیز به شدت محدود می‌شود. در واقع پذیرش دموکراسی و کثرت‌گرایی ایجاب می‌کند که تصمیم‌گیری در باره توسعه و عمران شهر یا منطقه باید به دست همه کسانی انجام گیرد که در آن مؤثر و ذی‌نفع‌اند؛ و خود می‌باید بر عدالت، آزادی و حق انتخاب شهروندان استوار گردد. برای تحقق این امر لازم است که بخش مهمی از اختیارات و امکانات برنامه‌ریزی و مدیریت به عهده نهادهای «اجتماعات محلی» (۱) و «نهادهای غیرحکومتی» (NGO)، همچون شوراهای محلی، تشکل‌های حرفه‌ای و انجمن‌های غیرانتفاعی و مانند آنها واگذار شود. در غیر این صورت، هرگونه برنامه‌ریزی برای توسعه و عمران شهری، به رغم دعوای و اهداف عمومی آن، در عمل در خدمت منافع و مصالح گروه‌های مقتدر و صاحب نفوذ قرار می‌گیرد.

در این شرایط، وظیفه اصلی دولت‌ها این است که به ایجاد زیرساخت‌ها، تأمین شرایط مشارکت همگان، و برقراری هماهنگی و نظارت مستمر اقدام کنند. اگر در عرصه سیاسی رقابت احزاب و آرای مردم تعیین‌کننده است، و اگر در عرصه فرهنگی گفت‌وگوی تمدن‌ها و گفت‌وگو اندیشه‌ها حاکم شده است، چگونه می‌توان انتظار داشت که مهم‌ترین بستر حیات جامعه و مردم، یعنی محیط زندگی آنان، جدا از دخالت نظر و عمل خود آنان شکلی مطلوب و دلخواه پیدا کند.

۲-۲- گسترش خردگرایی جمعی و نسبیّت‌گرایی علمی

در طول چند دهه آخر قرن بیستم، به دنبال نقد نظریه‌های مبتنی بر «خردگرایی» و «اثبات‌گرایی»، جریان‌های فکری و فلسفی جدیدی مثل «خردگرایی انتقادی»، «پدیدارشناسی»، «هرمنیوتیک» و «جنبش پسامدرن» رواج پیدا کرد که تأثیرگذاری نهایی آنها در سمت نفی مطلق‌گرایی، پذیرش نسبیّت‌گرایی در علم و فلسفه، تأکید بر خردجمعی به جای «خرد ناب» و جز اینها بوده است. در پرتو این آموزه‌های جدید است که فرایند برنامه‌ریزی عقلانی و امرانه نیز در معرض چالش‌های جدی قرار گرفته است.

در شرایط حاضر یکی از معضلات نظری برنامه‌ریزی این است که میانی و روش‌های قدیمی و رایج آن با

شرایط جوامع دموکراتیک کنونی در تعارض قرار دارد. در واقع پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان فعالیت برنامه‌ریزی را به عنوان فرآیندی دموکراتیک، در بستر گسترش دموکراسی، عدالت اجتماعی و پایداری محیط زندگی هدایت کرد. به نظر برخی از پژوهشگران و صاحب‌نظران اینک می‌باید از «برنامه‌ریزی از طریق مذاکره» (۲) و «گرایش ارتباطی در نظریه برنامه‌ریزی» (۳) سخن گفت. عموم تلاش‌های نظری و عملی که در این زمینه انجام گرفته، بر نزدیک کردن هرچه بیشتر اصول و روش‌های برنامه‌ریزی به سمت تکثرگرایی و دموکراسی، مشارکت بخش عمومی و خصوصی، دفاع از محرومان و ناتوانان، حفاظت ارزش‌های محیطی و فرهنگی و تأمین عدالت و رفاه اجتماعی استوار بوده است. ریشه‌های فکری و اجتماعی این گرایش جدید به تحولات اساسی در مفاهیم دموکراسی و پیشرفت در جامعه غربی برمی‌گردد، که جوهر اصلی آن عبارت است از کنش متقابل شهروندان در جست‌وجوی تأمین نیازهای جمعی و بهره‌گیری عادلانه از امکانات فضا و زمان. به طور خلاصه می‌توان جهات گرایش به سمت الگویی جدید در برنامه‌ریزی را در پنج محور، به قرار زیر، خلاصه کرد:

۱- رویگردانی از خردگرایی علمی و اقتصاد نو کلاسیک و بازنگری در تعریف برنامه‌ریزی به عنوان عرصه‌ای وسیع برای بروز تجارب و مشارکت جمعی.

۲- بازگشت به اصول اساسی اخلاقی و زیبایی‌شناختی و هدایت پیشنهادها و اقدامات برنامه‌ریزی در جهت تحقق آنها.

۳- قبول نسبی در امکانات شناخت و مطالعات و پرهیز از مطلق‌گرایی و قطعیت در فرایند برنامه‌ریزی.

۴- تقویت مفاهیم عدالت اجتماعی در گستره‌ای وسیع‌تر از شرایط مادی و بسیج برنامه‌ریزی در جهت تأمین

بازتاب دیدگاه‌های پسامدرن در برنامه‌ریزی و طراحی شهری را می‌توان به صورت رویگردانی از تمرکز و اقتدار سازمان‌های دولتی و شرکت‌های بزرگ، اقبال به نهادهای محلی، گرایش به معماری بومی و سنتی، توجه به فضاهای عمومی شهری و ایجاد تنوع در کاربری‌ها و سیمای شهری مشاهده کرد

حقوق گروه‌های مختلف اجتماعی.

۵- به کارگیری مفهوم «عقلانیت ارتباطی» (۴) به جای خردابزاری و تقویت گردش آزاد اطلاعات و تفاهم عمومی در فرایند برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری (Campbel, 1997:238).

۲-۳ تأثیر جنبش پسامدرن در شهرسازی

«شهرسازی مدرن» در چشم‌انداز کلی، از جمله دستاوردهای جنبش «مدرنیسم» در غرب محسوب می‌شود، و بنابراین با ظهور گسترش اندیشه‌های مربوط به جنبش «پسامدرن»، میانی شهرسازی مدرن نیز در معرض نقد و دگرگونی قرار گرفته است. جنبش پسامدرنیسم، اگرچه در بردارنده اصول مدون و یکپارچه‌ای نیست، ولی به طور کلی نوعی واکنش در برابر دعاوی و اسطوره‌های عصر مدرنیسم و نوعی بازنگری در باورها و ارزش‌های مبتنی بر آن به شمار می‌رود.

در متن چنین چشم‌اندازی می‌توان گفت که جنبش پسامدرن، اگرچه در کلیت خود در تقابل و تعارض با الگوهای برنامه‌ریزی و طراحی شهری سنتی قرار دارد، ولی در بطن خود حاوی پیشنهادهایی در جهت نوسازی و بازسازی دانش شهرسازی است. پسامدرنیسم، بنابه خصلت خود، اصولاً مخالف با دعاوی و نظریه‌پردازی‌های بزرگ (روایت‌های کلان) است، و از این نظر میانی برنامه‌ریزی، به عنوان نوعی «آمریت عقلانی توسعه یافته»، مورد حمله شدید دیدگاه‌های ساختارزدایی «ژاک درایدا» و قدرت‌ستیزی «میشل فوکو» و کنش ارتباطی «هابرماس» قرار گرفته است. به نظر برخی از متفکران پسامدرن، هر نوع تصمیم‌گیری برای توسعه و عمران جوامع انسانی، می‌باید به جای پیروی از «عقل ناب» به روند مشارکت، گفت‌وگو و پیشرفت دموکراتیک روی آورد. این شکل جدید از برنامه‌ریزی، که می‌توان آن را «برنامه‌ریزی از طریق مذاکره» نامید، در واقع نوعی بازنگری در مفهوم «عقل ناب» مدرنیسم است که نوعی تلاش جمعی و میان‌ذهنی برای راهی از اصول‌گرایی، اقتدارگرایی و هیچ‌گرایی محسوب می‌شود (Campbel, 1997:233).

بازتاب دیدگاه‌های پسامدرن در برنامه‌ریزی و طراحی شهری را می‌توان به صورت رویگردانی از تمرکز و اقتدار سازمان‌های دولتی و شرکت‌های بزرگ، اقبال به نهادهای محلی، گرایش به معماری بومی و سنتی، توجه به فضاهای عمومی شهری و ایجاد تنوع در کاربری‌ها و سیمای شهری مشاهده کرد (بحرینی، ۱۳۷۸، ۱۳۴). بر همین اساس نگرش طراحی شهری پسامدرن، برخلاف دیدگاه کلان‌نگر طراحی مدرن، به مقیاس‌های

مباحث و موضوعات مربوط به مشارکت به ابعاد نظری برنامه‌ریزی یعنی لزوم مراجعه به خرد جمعی، بهره‌گیری از تبادل نظر و گفت‌وگوهای گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در باره اهداف و مصالح توسعه و عمران مربوط می‌شود

کوچک و مکان‌های مشخص و سرزندگی این مکان‌ها در مخالفت با انتزاع‌ها و کلیت‌گرایی‌های مدرنیسم، و نیز به فرهنگ عمومی و مسائل محلی نظر دارد؛ همچنین تأکید بر خرد و نظم یکنواخت را رد می‌کند، در جست‌وجوی تنوع و تفاوت است، و به اختلاط و امکان انتخاب علاقه‌نشان می‌دهد (مدنی‌پور، ۱۳۷۹: ۲۷۸).

۳- اصول و محورهای شهرسازی دموکراتیک

موضوعات و نظریات مربوط به شهرسازی دموکراتیک، نه به صورت جریان نظری واحد و یکپارچه، بلکه به صورت مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و تجارب عملی، به تدریج در طول چند دهه گذشته، پدید آمده و به طور مداوم در جهت تکامل سیر کرده است.

در میان انبوه مباحثات مختلف و نظریات تند و متضادی که در چند دهه اخیر مطرح شده‌اند، می‌توان سه پیشنهاد اساسی را تشخیص داد - که به شیوه‌ای معتدل‌تر و واقع‌بینانه‌تر، سمت و سوی حرکت به طرف برنامه‌ریزی دموکراتیک را نشان می‌دهند:

الف - شهرسازی بیش از هر چیز با محیط انسان ساخت سروکار دارد که ضرورتاً تحت تأثیر وسیع عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و بنابراین نمی‌توان وظایف آن را صرفاً به ساماندهی و ساختن کالبد شهرها محدود کرد.

ب - برنامه‌ریزان و طراحان شهری نوعی میانجی میان دولت، اقتصاد و طبقات اجتماعی محسوب می‌شوند و بنابراین نمی‌توانند در فرایند توسعه و عمران بی‌طرف باشند؛ و از این نظر بازسازی و توسعه نقش برنامه‌ریزی، به عنوان نیروی مورد قبول جامعه، این است که تقویت دموکراسی را به عنوان مهم‌ترین پیش‌نیاز برنامه‌ریزی بپذیرد.

ج - نظریه‌پردازان و مسئولان برنامه‌ریزی و طراحی شهری، می‌باید عرصه برنامه‌ریزی را هر چه بیشتر به سوی مردم، رأی دهندگان و شهروندان باز کنند. در هر جامعه‌ای، انواع اجتماعات محلی و فرهنگ‌های خرد وجود دارد که خواست‌ها، نیازها و امکانات آنان متفاوت است و برنامه‌ریزان می‌باید در ضمن حفظ این تفاوت‌ها، ارزش‌های عام انسانی و حقوق اساسی و دموکراتیک همگان حمایت کنند (Campbel, 1997: 227).

با توجه به چشم‌انداز عمومی مذکور، برخی از مقولات و نظریات مهم مربوط به شهرسازی دموکراتیک در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱- برنامه‌ریزی شهری و عدالت اجتماعی

کتاب فیلسوف سیاسی امریکایی «جان راولز» (۵) به نام «نظریه عدالت» (۶) که در سال ۱۹۷۱ انتشار یافت، تأثیری بسیار وسیع در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه غربی، به ویژه کشورهای انگلیسی‌زبان، به جای گذاشته است. به نظر وی عدالت مقدم‌ترین فضیلت نظام‌های اجتماعی است که به هیچ‌وجه نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد.

در این نظریه، به جای جست‌وجوی عدالت ناب اخلاقی که دست‌یافتنی نیست، می‌توان از طریق توزیع درست منافع و مزایای اجتماعی در سطح جامعه، به سمت عدالت حرکت کرد. اگر چه رسیدن به توافق در مورد منافع متضاد (که مشکل اصلی عدالت اجتماعی است) بسیار دشوار است ولی در این زمینه هیچ راه دیگری جز تلاش برای رسیدن به «توافق منصفانه» وجود ندارد. هدف اصلی این توافق منصفانه، حداکثر بهره‌مندی ممکن از «خیرهای اجتماعی بنیادین» است که هر انسان معقولی در جست‌وجوی آن است. از جمله این خیرهای اجتماعی بنیادین، می‌باید از «حقوق و آزادی‌ها، قدرت‌ها و فرصت‌ها، درآمد و ثروت» یاد کرد.

در جمع‌بندی فشرده، می‌توان گفت که در واقع نظریه «راولز» مفهومی دموکراتیک از عدالت اجتماعی ارائه می‌دهد که در جوامعی با سطح معینی از پیشرفت مادی و وجود ساختار دموکراتیک، دست‌یافتنی و تحقق‌پذیر است و بنابراین در شرایط سلطه بازار آزاد، فقر اجتماعی یا ستیزه‌شدید طبقاتی نمی‌تواند معنا و جایگاهی داشته باشد. به اعتباری می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نوع نگرش به عدالت اجتماعی، با مفاهیم دیگری همچون جامعه مدنی، کثرت‌گرایی سیاسی و «حقوق شهروندی» ارتباط دارد؛ و در واقع - لازمه دستیابی به عدالت، وجود آزادی‌های بنیادی و توزیع عادلانه ثروت است. براین اساس، به نظر راولز، می‌توان نظریه عدالت اجتماعی را براساس چهار اصل، به ترتیب تقدم و اولویت، به صورت زیر خلاصه کرد:

یکی از اهداف اولیه برنامه‌ریزی شهری هماهنگ کردن عملکردهای مختلف شهری است. این وظیفه ایجاب می‌کند که برنامه‌ریزان به دانشی عمومی در مورد عناصر اصلی تشکیل دهنده اجتماعات شهری مجهز شوند. علاوه بر اینها، در عرصه عمل برنامه‌ریزی جمعی، برنامه‌ریزان باید فراگیرند که چگونه به عنوان حامیان حرفه‌ای در روند پر مشغله تعیین سیاست‌های توسعه و عمران شهری شرکت جویند

- ۱- نیازهای بنیادین مادی همه افراد باید تأمین گردد.
 - ۲- هر شخصی حق برابری نسبت به طرح مناسبی از آزادی‌های بنیادین - که با طرح مشابهی در مورد آزادی‌ها برای همگان سازگار باشد - دارد.
 - ۳- فرصت‌ها برای دستیابی به موفقیت اجتماعی مطلوب باید در نظام اجتماعی چنان توزیع شده باشد که آنها را برای نابرخوردارترین طبقه نیز به حداکثر برساند.
 - ۴- نابرابری اقتصادی باید چنان سامان یابد که ثروت فقیرترین طبقه را بیشینه کند. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۸۴).
- علاوه بر مباحث عام نظری و فلسفی در باره عدالت اجتماعی، در اواسط دهه ۱۹۶۰ جریان و نظریه خاصی مربوط به برنامه‌ریزی شهری در ایالات متحده به وجود آمد که به «برنامه‌ریزی عدالت‌خواه» معروف شده است. این جریان در واقع در پاسخ به مشکلات شهرنشینی در امریکا و بی‌توجهی برنامه‌ریزی رایج نسبت به تبعیضات نژادی، اقتصادی، جنسی و فرهنگی پدید آمد، و به نوبه خود به رشد اندیشه‌های دموکراتیک در برنامه‌ریزی کمک کرد.

مفهوم برنامه‌ریزی عدالت‌خواه، مستلزم پذیرش ضمنی وجود منافع متعارض اجتماعی است که ممکن است برخی از آنها دست نیافتنی باشند. از این نظر، در اجرای هر طرح و برنامه‌ای عده‌ای منتفع می‌شوند و عده‌ای زیان می‌بینند، که البته معمولاً ضرر به کسانی وارد می‌شود که گرفتار تبعیضات اقتصادی و اجتماعی هستند. بنابراین برنامه‌ریزان عدالت‌خواه، به جای برنامه‌ریزی برای کل جامعه، بیشتر به فکر آن هستند که امکانات بیشتری برای محرومان فراهم کنند. برنامه‌ریزان عدالت‌خواه بیش از آنکه درگیر ارزیابی کلی هزینه منفعت برنامه‌ها باشند، بیشتر به نحوه توزیع هزینه‌ها و منابع می‌اندیشند.

۳-۲- برنامه‌ریزی به عنوان فرایندی مشارکتی

بخش مهمی از مباحث و موضوعات مربوط به مشارکت به ابعاد نظری برنامه‌ریزی یعنی لزوم مراجعه به خرد جمعی، بهره‌گیری از تبادل نظر و گفت‌وگو گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در باره اهداف و مصالح توسعه و عمران مربوط می‌شود. از این نظر، موضع مشارکت رابطه‌ای مستقیم با مبانی نظری برنامه‌ریزی، یعنی چگونگی رسیدن به شناخت درست از نیازها و اهداف برنامه‌ریزی و چگونگی دستیابی به وفاق و همکاری اجتماعی در مسیر توسعه و عمران دارد. به همین خاطر مباحث مشارکت ضرورتاً با مباحث مربوط به تعارض منافع، عدالت اجتماعی و دموکراسی ارتباط می‌یابد. براساس این ضرورت، بخشی از نظریه‌های جدید برنامه‌ریزی شهری به عنوان «برنامه‌ریزی حمایتی» و «برنامه‌ریزی مشارکتی» معطوف به جست‌وجو در این زمینه و پاسخگویی به این مسائل شده است. در زیر به برخی از این مباحث اشاره می‌شود.

الف - حمایت و کثرت‌گرایی در برنامه‌ریزی

یکی از منابع اساسی و اولیه در زمینه «برنامه‌ریزی حمایتی»، که به عنوان نوعی جریان اجتماعی در شهرسازی امریکا پدید آمد، مقاله‌ای است که «پل دیویدوف» با عنوان «حمایت و کثرت‌گرایی در برنامه‌ریزی» (۷) در سال ۱۹۶۵ در امریکا منتشر ساخت. این مقاله، منشاء طرح مباحث و مجادلات زیادی در عرصه برنامه‌ریزی گردید و به نوبه خود کمک زیادی به پیشرفت ابعاد اجتماعی و سیاسی دانش برنامه‌ریزی کرد (Campbel, 1997).

دیویدوف که وکیل دادگستری و جزو فعالان اجتماعی بود، در آغاز به منظور حمایت از حقوق محرومان و مردم فقیر، به تحقیق و بررسی در این زمینه پرداخت. وی با بسط و تکمیل دیدگاه‌های خود این مشکل را مطرح ساخت که برنامه‌ریزی در معرض تعارض منافع گروه‌های نابرابر قرار دارد و از این نظر عدالت و دموکراسی ایجاب می‌کند که به نحوی میان این منافع مختلف، آشتی و تعادل برقرار گردد. این کار مستلزم توسل به نوعی فرایند تصمیم‌گیری جمعی و مشارکت گروه‌های مختلف در برنامه‌ریزی است. به نظر «دیویدوف»، برنامه‌ریزان در واقع نوعی حمایتگر اجتماعی محسوب می‌شوند که در متن کشاکش نیروها و منافع مختلف گروه‌های اجتماعی باید به سمت رعایت عدالت و برابری حرکت کنند. با این تعبیر، برنامه‌ریزی شهری مفهوم و قلمروی بسیار گسترده‌تر از مفهوم سنتی و قدیمی خود پیدا می‌کند، و بنابراین لازم است که نوعی بازنگری در وظایف برنامه‌ریزی و برنامه‌ریزان انجام گیرد.

با توجه به مفهوم وسیع برنامه‌ریزی شهری، که شامل برنامه‌ریزی کالبدی، برنامه‌ریزی اقتصادی و برنامه‌ریزی اجتماعی است، می‌توان دریافت که حوزه برنامه‌ریزی بسیار وسیع است و برنامه‌ریزان می‌باید دارای دانش گسترده‌ای نسبت به تمام نیروهای مؤثر در توسعه و عمران شهر باشند. این امر اگر چه در کلیت خود درست است اما در زمان حاضر بسیاری از برنامه‌ریزان شهری فقط در عرصه‌های معینی، که مورد نیاز و تقاضای مدیریت و حکومت شهری است، تخصص دارند. در شرایط حاضر، با تغییر مفهوم و گستره حوزه عمل برنامه‌ریزی شهری، به کارشناسان دیگری نیاز است که بتوانند به اهداف و وظایف جدید برنامه‌ریزی پاسخ گویند. به نظر «پل دیویدوف» تحقق این امر مستلزم ارائه تعاریف دیگری از وظایف برنامه‌ریزی شهری و آموزشی برنامه‌ریزان در زمینه تخصص‌های لازم است. یکی از اهداف اولیه برنامه‌ریزی شهری هماهنگ کردن عملکردهای مختلف شهری است. این وظیفه ایجاب می‌کند که برنامه‌ریزان به دانشی عمومی در مورد عناصر اصلی تشکیل دهنده اجتماعات شهری مجهز شوند. برای این کار به آموزش‌های درازمدت و پیگیر و توسعه دانش‌ها و هنرهای آزاداندیشی نیاز است تا بتواند دریافتی کل نگر از شرایط شهری و نیز روش‌های تحلیل و حل مسائل شهری به دست دهد. علاوه بر اینها، در عرصه عمل برنامه‌ریزی جمعی، برنامه‌ریزان باید فراگیرند که چگونه به عنوان حامیان حرفه‌ای در روند پر مشغله تعیین سیاست‌های توسعه و عمران شهری شرکت جویند (Campbel, 1997, 318).

مباحث و دیدگاه‌هایی که دیویدوف در اواسط دهه ۱۹۶۰ مطرح ساخت، در شرایط کنونی به صورتی وسیع‌تر و جدی‌تر در دستور کار نظریه‌پردازان و مسئولان برنامه‌ریزی قرار دارد. در زمان حاضر، برنامه‌ریزی همچنان درگیر تصمیم‌گیری میان منافع و اهداف مختلف است: منافع خصوصی در برابر منافع عمومی، منافع کوتاه‌مدت در برابر منافع درازمدت، منافع اقتصادی در برابر منافع اجتماعی، و نظایر اینها. از این نظر برنامه‌ریزی ایجاب می‌کند که نوعی سازش و توافق میان منافع گوناگون و متضاد به وجود آید. با توجه به این موضوع برنامه‌ریزی اساساً امری سیاسی و متمایز از فرایندهای حقوقی و فنی است، گو اینکه عناصر مهمی از هر دو فرایند را در بر دارد (Cullingworth, 1997, 90).

با توجه به این ملاحظات، مشکل اساسی برنامه‌ریزی شهری حل اختلاف میان منافع مختلف گروه‌های ذی‌نفع است. گروه‌های ذی‌نفع، هم در سطح ملی و هم در سطح محلی، بسیار متنوع‌اند و تشکلهای مختلف حرفه‌ای، تخصصی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در بر می‌گیرند. اینان طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند که نقش مؤثری در برنامه‌ریزی، به ویژه برنامه‌ریزی کاربری زمین، دارند. اما این گروه‌ها از نظر قدرت سیاسی و اقتصادی یکسان نیستند و معمولاً گروه‌های قوی‌تر نقش مؤثرتری در اقدامات برنامه‌ریزی ایفا

در زمان حاضر، چه طرفداران اقتصاد متمرکز دولتی و چه طرفداران شیفته لیبرالیسم اقتصادی، پذیرفته‌اند که توسعه بدون وجود «دولت کارآمد و مسئول» و بدون «مشارکت دموکراتیک» راه به جایی نمی‌برد

می‌کنند و می‌توانند منافع گروه‌های ضعیف‌تر را تحت‌الشعاع قرار دهند. از آنجا که برنامه‌ریزی کاربری زمین اساساً موضوعی محلی است، بنابراین گروه‌های ذی‌نفع محلی نفوذ فراوانی را بر سیاست برنامه‌ریزی اعمال می‌کنند (Ibid, 10).

به منظور حل و یا کاهش این تعارضات، برنامه‌ریزی شهری در طول چند دهه اخیر گام‌های بیشتری به سوی تأمین عدالت و برابری در تعیین اهداف و سیاست‌های توسعه و عمران شهری برداشته است. افزایش نظارت بخش عمومی در توسعه و عمران شهری از طریق جذب ارزش اضافی زمین، تعدیل حقوق مالکیت، هدایت بخش خصوصی، جلب مشارکت عمومی، توسعه خدمات رفاهی و تفریحی، تأمین نیازهای ناتوانان، کمک به خانه‌سازی برای گروه‌های کم‌درآمد، و مانند اینها از جمله اقداماتی است که جایگاه استوارتری در طرح‌های توسعه شهری پیدا کرده‌اند. بی‌تردید پیدایش و گسترش جنبش‌های اجتماعی مربوط به برنامه‌ریزی دموکراتیک و برنامه‌ریزی حمایتی، نقش مؤثری در این تحول داشته است.

ب - ضرورت مشارکت عمومی - خصوصی در برنامه‌ریزی

یکی از عرصه‌های بحث‌انگیز و پر مسئله در زمینه برنامه‌ریزی و طراحی شهری، وجود تعارض میان اهداف ومقاصد عمومی از یک طرف، و منافع خصوصی افراد و شرکت‌ها از طرف دیگر است. به ویژه این موضوع در دو

دهه اخیر، به دلیل ارتباط آن با موضوعات مهم سیاسی و اجتماعی یعنی «دموکراسی» و «مشروعیت برنامه‌ریزی»، صورتی حادث‌تر پیدا کرده است. در واقع به دنبال تغییر سریع نظام‌های اقتصادی و سیاسی در جهان و افول قطعی اقتصاد دولتی و «برنامه‌ریزی متمرکز»، و نیز شکست نظریه‌ها و تجارب طرفداران «اقتصاد بازار» و «دولت حداقل»، اینک نقش دولت به عنوان «دولت کارآمد و مسئول» در روند توسعه و عمران همه‌جانبه در دستور کار قرار گرفته است. به پیشنهاد کارشناسان سازمان ملل متحد، راهبرد اصلی توسعه اجتماعی در دهه ۱۹۹۰، براساس همکاری دولت و بازار تدوین شده است (مالنو، ۱۳۷۹، ۲۸-۲۶). گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۷ با عنوان «نقش دولت در جهان در حال تحول»، بیانگر رویکردانی آشکار این سازمان از نظریه قدیمی «دولت حداقل» و حمایت از دولت کارآمد و لزوم همکاری متقابل آن با نیروهای بازار آزاد است. به نظر بانک جهانی، در شرایط حاضر اساس اقتصاد امروز و هر نوع برنامه‌ریزی، بر مشارکت میان دولت و بازارها استوار است. در نظام‌های مردم‌سالارانه دولت دارای این مسئولیت است که یک عمل همکاری را انجام دهد و شرایطی را فراهم آورد تا در آن بازارها تا حد امکان به طور آزاد و کارآمد عمل کند و به دیگر شریکان اجازه دهد که نفع اعمال خود را ببرند (بانک جهانی، ۱۳۷۸، ۲۶ و ۵۱).

در زمان حاضر، چه طرفداران اقتصاد متمرکز دولتی و چه طرفداران شیفته لیبرالیسم اقتصادی، پذیرفته‌اند که توسعه بدون وجود «دولت کارآمد و مسئول» و بدون «مشارکت دموکراتیک» راه به جایی نمی‌برد. این نگرش شاید همان چیزی است که طرفداران سوسیال دموکراسی جدید در متن جامعه مدنی، و برنامه‌ریزان در بستر برنامه‌ریزی مشارکتی جست‌وجو می‌کنند. برخی از نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی شهری مانند «شین مک کونل»، «کاتانس»، «بیت‌رهال»، «باری کالینگورث»، «گوردون چری»، «جان فریدمن» و چند تن دیگر در آثار و نوشته‌های اخیر خود به ضرورت مشارکت بخش عمومی و خصوصی در توسعه و عمران شهری و منطقه‌ای روی آورده و حتی از «عصر مشارکت عمومی - خصوصی» یاد کرده‌اند. بدیهی است که این مشارکت می‌بایست در راستای منافع عمومی سازمان داده شود.

«مک کونل» در کتاب «نظریه‌های برنامه‌ریزی» با دفاع از ضرورت برنامه‌ریزی دموکراتیک و توجه به آرمان‌های اخلاقی می‌نویسد که موضوع «مشارکت» فقط مربوط به اطلاع‌رسانی و ارتباطات خوب در عرصه برنامه‌ریزی نیست، بلکه به گشودن حکومت به سوی عامه مردم به عنوان مجموعه‌ای از افراد و تقویت کنش متقابل نیز مربوط می‌شود. مشارکت نوعی گفت‌وگو و فرایند دوطرفه مستمر بین برنامه‌ریزان و سیاستمداران با مردم است (McConnell, 1981: 120). به نظر وی شیوه‌های تصمیم‌گیری و مشارکت در برنامه‌ریزی اساساً جزو فعالیت‌های عمومی و تابع شرایط سیاسی و نظام سیاسی است.

رویکرد پسامدرن به حیات اجتماعی و لزوم کثرت‌گرایی و دموکراسی اجتماعی ایجاب می‌کند که برنامه‌ریزی و طراحی شهری به نیازهای مشخص، فرهنگ‌های ویژه، هویت محلی، مناسبات و همبستگی اجتماعی در مقیاس‌های کوچک و حیات روزمره پاسخ گوید

«باری کالینگورث» مؤلف کتاب‌های مهم «برنامه‌ریزی شهری در انگلستان» و «برنامه‌ریزی شهری در امریکا»، با توجه به نفوذ اقتصاد آزاد در امریکا، از ضرورت نوعی فرایند برنامه‌ریزی یاد می‌کند که به سمت رویکردی دموکراتیک و مشارکتی گرایش دارد. به نظر وی، چیزی به نام «نیروهای بازار آزاد» و «دولت حداقل» وجود ندارد. برنامه‌ریزی با ارزش‌ها و واقعیت‌های سیاسی جامعه درگیر است و بسیاری از مشکلات از این اختلاط و آشفتگی متشابه می‌گیرند که از طریق حکم و دستور حل‌شدنی نیستند. در نظام‌های دموکراتیک باید امکانی فراهم کرد که همه نیروها نقش خود را ایفا کنند. (کالینگورث، امریکا، ۱۹۹۷: ۲).

به طور خلاصه می‌توان گفت که رویکرد مشارکتی، هم به عنوان مبنای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری جمعی و هم به عنوان شیوه‌ای برای دستیابی به فعالیت و همکاری مشترک، یکی از لوازم جامعه مدنی و برنامه‌ریزی دموکراتیک است. مشارکت شهروندان، تأثیرات گوناگونی بر فرایند تهیه و اجرای طرح‌های توسعه شهری دارد و فراتر از اهداف مستقیم شهرسازی، به تعمیق مناسبات اجتماعی و سیاسی در میان شهروندان کمک می‌کند. از جمله مهم‌ترین این تأثیرها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ایجاد علاقه و اعتماد در مردم برای توسعه و پیشرفت
- تقویت همبستگی اجتماعی و روحیه همکاری و همدلی

- استفاده بهینه از منابع و امکانات عمومی و خصوصی
- کاهش دیوان سالاری و تمرکزگرایی

۳-۳- برنامه‌ریزی و طراحی شهری در مقیاس خرد

یکی از گرایش‌های شهرسازی مدرن پرداختن به مقیاس‌های کلان و کلیت‌گرایی بوده است که در نهایت به یکسان‌سازی الگوها و تأکید بر کارکردهای عمومی شهرها منجر شده و در نتیجه از پاسخگویی به تفاوت‌ها و تنوع نیازها و خرده فرهنگ‌ها در اجتماعات کوچک و محلی غافل مانده است. این وضع حاصل همان نگرش آمرانه و برنامه‌ریزی از بالا به پایین است که در عمل به اتخاذ راه‌حل‌های یکسان و ارائه دستورالعمل‌های یکنواخت و تحمیل ضوابط کلی می‌انجامد. اینک رویکرد پسامدرن به حیات اجتماعی و لزوم کثرت‌گرایی و دموکراسی اجتماعی ایجاب می‌کند که برنامه‌ریزی و طراحی شهری به نیازهای مشخص، فرهنگ‌های ویژه، هویت محلی، مناسبات و همبستگی اجتماعی در مقیاس‌های کوچک و حیات روزمره پاسخ گوید. براساس این ضرورت است که برنامه‌ریزی و طراحی دموکراتیک به موضوعات و مقیاس‌های محسوس و مشخص انسانی در قلمرو «اجتماعات محلی» روی آورده است، یعنی جایی که زندگی واقعی و روزمره مردم جریان دارد و رفتارهای جمعی، ارتباطات عاطفی و فعالیت‌های فرهنگی گروه‌های مختلف قومی، سنی، جنسی و مانند اینها ظهور پیدا می‌کند. بدیهی است که برنامه‌ریزی و طراحی شهری دموکراتیک، برخلاف شهرسازی گذشته، در عین توجه به ارتباطات میان سطوح کلان و خرد، بیشتر بر مقیاس‌های کوچک - که با مقیاس‌های انسانی سازگار است - تأکید دارد. در ادامه به جنبه‌های مهم این مبحث اشاره می‌شود.

الف - بازگشت به اجتماعات محلی و مقیاس‌های انسانی

به طور کلی امروزه موضوع «اجتماعات محلی» و نحوه ساماندهی آنها جایگاه مهمی در جامعه‌شناسی شهری - و به تبع آن شهرسازی - پیدا کرده است. به نظر «آنتونی گیدنز»، موضوع «اجتماع محلی» صرفاً شعاری انتزاعی در جامعه مدنی و تلاش برای احیای همبستگی محلی نیست، بلکه وسیله‌ای برای پیشبرد نوسازی اجتماعی و کالبدی محله‌ها، شهرها و مناطق مهم شهری محسوب می‌شود. در واقع احیای جامعه مدنی و تأمین دموکراسی بدون احیای اجتماعات محلی، حفاظت از حوزه عمومی محلی و تأمین مشارکت محلی امکان‌پذیر نخواهد بود. به نظر گیدنز، برای احیای جامعه مدنی شرایط زیر لازم است:

- مشارکت حکومت و جامعه مدنی
- تجدید حیات اجتماعات محلی از طریق ابتکارات محلی
- استفاده از کار داوطلبانه در کنار بخش عمومی و خصوصی
- حفاظت از حوزه عمومی محلی
- پیشگیری از تبهکاری در سطح اجتماع محلی
- تقویت خانواده دموکراتیک (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۹ و ۹۰)

به نظر «کالینگورث»، اگر چه دلایل منطقی و مستحکمی در دفاع از برنامه‌ریزی ملی و منطقه‌ای وجود دارد، ولی نکته مهم این است که مردم عملاً به شکل «محلی» زندگی می‌کنند و نه به شکل منطقه‌ای؛ و در واقع آنان هر نوع سیاست منطقه‌ای را با توجه به تأثیرات محلی آن می‌نگرند. بنابراین در صورت بروز تعارض میان منافع منطقه‌ای و منافع محلی، احتمالاً برنامه‌ریزی - از نظر سیاست‌های کاربری زمین و ایجاد تسهیلات رفاهی - با شکست روبرو خواهد شد. در سطح محلی، مسائل خیلی پیچیده‌ترند: گروه‌های بیشمار در فرایند برنامه‌ریزی دخالت دارند، اختلاف منافع و سلیقه‌ها بسیار زیاد است، و در نهایت سیاست کاربری زمین به موضوعی محلی تبدیل می‌شود. با توجه به این ملاحظات، لازم است که تأکید بیشتری بر عوامل مؤثر در برنامه‌ریزی و طراحی شهری محلی اعمال گردد (کالینگورث، امریکا، ۱۹۹۷: ۱۲-۱۰).

در همین زمینه، «جان فریدمن» نیز در تحلیل ضرورت بازنگری در تعاریف و وظایف برنامه‌ریزی شهری، معتقد است که در مورد فضای برنامه‌ریزی باید فضای محلی و منطقه‌ای را بر فضای ملی و فراملی مقدم دانست. از این طریق است که می‌توان به دیدگاه برنامه‌ریزی غیرمتمرکز رسید. با وجود لزوم برنامه‌ریزی در سطوح مختلف، می‌باید تأکید بیشتری بر برنامه‌ریزی محلی صورت پذیرد (فریدمن، ۱۳۷۹).

ب - گسترش دانش طراحی شهری

یکی از انتقادات اساسی وارد به برنامه‌ریزی آمرانه و الگوی طرح‌های جامع سنتی، تأکید بیش از حد آنها بر وظایف کالبدی و عملکردی، و غفلت از پرداختن به ابعاد کیفی و زیبایی‌شناختی و فرهنگی محیط شهری بوده است. یکی از گرایش‌های تازه در خور توجه در شهرسازی امروز غرب، گسترش دانش طراحی شهری و روش‌های آن است که نوعی پاسخ به نیازهای برنامه‌ریزی مشارکتی و اعتدالی کیفیت محیط محسوب می‌شود. در زمان حاضر، برخلاف گذشته، سعی می‌شود که اقدامات مربوط به برنامه‌ریزی شهری و طراحی شهری در یکدیگر ادغام گردد و به عنوان فرایندی یگانه و هماهنگ در نظر گرفته شود.

از مطالعات انجام شده چنین برمی آید که امروزه دانش طراحی شهری، پاسخگویی به بسیاری از کمبودها و غفلت‌های گذشته شهرسازی را به عهده گرفته است. در این شرایط رشد طراحی شهری و همکاری و نزدیکی بیشتر آن با برنامه‌ریزی شهری، امکانات بسیار زیادی را برای تحول شهرسازی و سوگیری آن به سمت اهداف اجتماعی، روش‌های دموکراتیک و مشارکتی پدید آورده است. در جدول پیوست، مقایسه‌ای میان دیدگاه‌ها و روش‌های جدید و قدیم طراحی شهری ارائه شده است که به صورتی بارز، نحوه تحول آنها را به سمت شرایط و نیازهای کنونی جوامع دموکراتیک نشان می‌دهد.

تغییرات مبانی طراحی شهری - محیطی

تأکیدات سنتی	تأکیدات جدید و پیشرو
سیمای ظاهری	کیفیت محیط
نگریستن به نیازهای زیباشناختی	زیستن در نیازهای انسانی
سلیقه نخبگان	ارزش‌های استفاده‌کنندگان
شهرد	حل مسئله
خردگرایی	تجربه‌گرایی
حرفه‌گرایی	میان‌حرفه‌ای
محصول	فرایند
طراحی شخصی	طراحی جمعی
محیط انسان ساخت	محیط انسان ساخت و طبیعی
منافع کارفرما	منافع عمومی
شکوه شهر	پایداری محیط
پروژه	سلسله مراتب مقیاس‌ها

مأخذ: بعد طراحی برنامه‌ریزی شهری، پاتر، ۱۹۹۷، ص. ۸۹

با توجه به این ملاحظات است که در دو دهه اخیر، موضوع پرداختن به طراحی شهری در مقیاس محلی، به منظور تقویت همبستگی اجتماعی و اعتلای کیفیت محیط به میزان زیادی گسترش پیدا کرده است. اخیراً در پژوهش‌های مربوط به طراحی شهری، مفهوم «عرضه عمومی» (۸) جایگاه پرنفوذی پیدا کرده است که هماهنگی زیادی با مفاهیم سیاسی جامعه مدنی و حوزه عمومی دارد. مفهوم مذکور بیانگر این تحول است که طراحی شهری، برخلاف گذشته، چندان تأکیدی بر بناها و آثار معماری ندارد، بلکه علاقه بیشتری به فضاهای عمومی و نیمه عمومی نشان می‌دهد. در همین زمینه است که امروزه طراحی شهری بیش از پیش بر فضاهای باز و محلی مثل خیابان، میدان، پارک، مسیرهای پیاده و دوچرخه، مراکز خرید، فضاهای تفریحی و گردشگری و مانند اینها تأکید می‌ورزد (مدنی پور، ۱۳۷۹).

۳-۴- برنامه‌ریزی گام به گام (۹)

یکی از الگو (پارادایم)‌های جدید که اخیراً در شهرسازی غرب مطرح شده است، رویکردی است که به عنوان «برنامه‌ریزی گام به گام» شناخته می‌شود. این نظریه را نخستین بار «لیندبلوم» در مقاله‌ای با عنوان «علم پیشروی تدریجی» (۱۹۵۹)، با هدف نقد الگوی برنامه‌ریزی جامع - تفصیلی و اصول قطعی و بلندپروازانه آن مطرح ساخت. (۱۰) به نظر لیندبلوم که طرفدار لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی است، برنامه‌ریزی جامع و عقلانی به چنان اطلاعات فراوان و تحلیل‌های پیچیده‌ای نیاز دارد که خارج از میزان دانایی و توانایی برنامه‌ریزان است، و در نتیجه در عمل به ناکامی و شکست می‌انجامد. بنابراین باید به برنامه‌ریزی گام به گام و اقدامات متوالی روی آورد و از نظم طبیعی رویدادها و اقتضای شرایط پیروی کرد. نظریه لیندبلوم، اگر چه به عنوان نظریه‌ای محافظه کارانه، ایستا و طرفدار وضع موجود مورد انتقاد وسیع قرار گرفته است، ولی جوهر آن، به عنوان محدودیت امکانات شناختی و عملی انسان، در عرصه برنامه‌ریزی و اصلاح ساختارهای اقتصادی - اجتماعی، در بسط و تکامل نظریه‌های برنامه‌ریزی بسیار مؤثر بوده است. این رویکرد کمک زیادی به دوری جستن از اقتدارگرایی و اتکاء به آمریت عقلانی و نخبه‌گرایی علمی در فرایند برنامه‌ریزی کرده و در نتیجه فعالیت علمی برنامه‌ریزی را به سمت قبول خرد جمعی، واقع‌بینی و مشارکت بیشتر سوق داده است.

به نظر «فالودی» برنامه‌ریزی عقلانی و جامع ضرورتاً به مطلق‌گرایی و دوری از واقعیت منجر می‌شود، چرا که نمی‌توان تمام پیچیدگی‌ها و تحولات آتی شهر را به طور دقیق و یکباره معلوم و پیش‌بینی کرد. بنابراین برنامه‌ریزی می‌باید برپایه شناخت‌های معتبر و امکانات واقعی استوار گردد، و روند تصمیم‌گیری به جای تعیین تکلیف قطعی و نهایی، در راستای هدایت و اصلاح روندهای واقعی و به صورت گام به گام انجام پذیرد

(Faludi, 1977).

به طور کلی در برنامه‌ریزی گام به گام توصیه می‌شود که به جای پرداختن به برنامه‌ها و سیاست‌های بلندمدت و همه‌جانبه، فرایند برنامه‌ریزی بر موضوعات مشخص‌تر و مقاطع زمانی کوتاه‌تر تکیه کند و در هر مرحله با توجه به تغییرات و شرایط زمان، سیاست‌های مناسب اتخاذ گردد. به ویژه در موضوعات مشکل و پیچیده مربوط به حیات اجتماعی و فرهنگی شهر، که نمی‌توان تصویر روشنی از آن در آینده به دست آورد، راهی جز توسل به اقدامات خرد خرد و حرکت تدریجی وجود ندارد. به نظر لیندبلوم، تصمیم‌گیری در چنین شرایطی، نوعی پیشروی قدم به قدم محسوب می‌شود که می‌توان آن را به خزیدن به سمت آینده و به سمت ناشناخته‌ها توصیف کرد.

در زمان حاضر، به نظر می‌رسد که گرایش عمومی برنامه‌ریزی و طراحی شهری در کشورهای پیشرفته غربی، به سمت دوری از برنامه‌ریزی درازمدت و پیش‌بینی‌های قطعی حرکت کرده و بیشتر تلاش خود را در جهت ایجاد هماهنگی میان برنامه‌های کوتاه‌مدت، بهبود مدیریت اجرایی، ارزیابی گزینه‌ها و جلب مشارکت نیروهای مؤثر متمرکز ساخته است. به نظر «پیتر هال»، برنامه‌ریزی شهری بیش از پرداختن به جزئیات، به تمرکز بیشتر بر روی اصول کلی نیاز دارد، و می‌باید بر فرایند یا توالی زمانی اقدامات در جهت رسیدن به اهداف خود تأکید کند. علاوه بر این، به جای ارائه حالت مطلوب و تصویر آن به صورت دقیق و تفصیلی، می‌باید از چشم‌اندازی کاملاً کلی و عمومی در مورد آرایش فضایی در هر نقطه از زمان آغاز کرد و به تدریج و فقط در حد نیاز به پر کردن آن به صورت جزء به جزء و گام به گام به جلو رفت (پیتر هال، ۱۹۹۴: ۴). به منظور عملی ساختن رویکرد برنامه‌ریزی گام به گام، فنون مختلفی ابداع شده است که همه در جهت بسط و تکمیل آن قرار دارد. برخی، از شیوه «تفکر در عمل» (۱۱) یاد کرده‌اند که مناسب شرایط پیچیده و دشوار در تصمیم‌گیری و اقدام است و کسانی نیز همچون «جان فریدمن» و «دونالد مایکل» موضوع آموزش و یادگیری را در فرایند برنامه‌ریزی مورد تأکید قرار داده‌اند (Catanesi, 1988:50).

۴- نگاهی به چشم‌اندازهای آینده شهرسازی دموکراتیک

در جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که الگو (پارادایم)‌های جدید شهرسازی دموکراتیک در واقع بسط افق‌های دانش شهرسازی به سوی انطباق با نیازهای جدید جوامع دموکراتیک و پاسخگویی به ضرورت‌های توسعه پایدار، جامعه مدنی، همبستگی اجتماعی و اعتلای کیفیت زندگی محسوب می‌شود. در واقع این رویکرد جدید، سمت‌گیری نظری و عملی دانش شهرسازی را به سمت آینده و شرایط قرن بیست و یکم نشان می‌دهد، که بیانگر بازگشت برنامه‌ریزی و طراحی شهری به سمت آرمان‌های انسانی و اجتماعی است. در اینجا به منظور آشنایی بیشتر با دیدگاه‌ها و آرمان‌های نظریه‌پردازان شهرسازی در باره آینده آن، به برخی از مهم‌ترین نکات در این زمینه اشاره می‌شود.

۴-۱- برنامه‌ریزی پاسخگو

«شین مک کونل» در ضمن طبقه‌بندی و تحلیل انواع نظریه‌های برنامه‌ریزی، از ضرورت نظریه‌های «هنجاری (اجتماعی)» یاد می‌کند که می‌باید بر پایه ارزش‌های اجتماعی و آرمان‌های سیاسی و اخلاقی استوار گردد. وی با پیشنهاد نظر به «برنامه‌ریزی پاسخگو» (۱۲)، بر این اعتقاد پای می‌فشارد که کل فرایند برنامه‌ریزی می‌باید در برابر دیدگاه‌ها و نیازهای مردمی که تحت تأثیر اجرای برنامه‌ها قرار می‌گیرند، پاسخگو و مسئول باشد. بدیهی است که این نوع برنامه‌ریزی بدون توجه به ساختارهای سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه نمی‌تواند تحقق پیدا کند. از این نظر برنامه‌ریزی شهری ضرورتاً با نظام سیاسی جامعه، نقش احزاب و دموکراسی، مشارکت مردم، نقش دولت مرکزی و دولت‌های محلی و نظایر اینها ارتباط می‌یابد. از طرف دیگر، اهداف نهایی برنامه‌ریزی شهری ارتباط تنگاتنگی با موازین اخلاقی نظیر عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی پیدا می‌کند و به همین دلیل برنامه‌ریزی پاسخگو، می‌باید در کنار نظریه‌های علمی و فنی، توجه بیشتری به نظریه‌های سیاسی و اخلاقی نشان دهد و راه‌های بهره‌گیری از آنها را در طرح‌های توسعه و عمران شهری بیابد. به نظر «مک کونل»، دموکراسی کثرت‌گرا مناسب‌ترین شکل حکومت است و بیشترین امکان را برای نزدیکی برنامه‌ریزی با عدالت اجتماعی و مشارکت عمومی فراهم می‌آورد (McConnell, 1981).

۴-۲- برنامه‌ریزی، اجرا و مدیریت

«کاتانس» که سمت و سوی آینده شهرسازی را در راستای تقویت نظام اجرایی و مدیریت می‌داند، به نظر وی برنامه‌ریزی شهری فرایند مستمری است که با تهیه طرح تمام نمی‌شود، بلکه از طریق ارزیابی اقدامات و تصمیم‌گیری مجدد ادامه می‌یابد. از این رو برنامه‌ریزی خوب به همکاری مداوم بخش عمومی و خصوصی نیاز دارد. برنامه‌ریزی شهری ادعا ندارد که می‌تواند تمام مشکلات جامعه را حل کند، ولی در حد امکانات خود می‌تواند نقش مؤثری را در بهسازی محیط شهرها بر عهده بگیرد. از این دیدگاه برنامه‌ریزی شهری می‌باید به عنوان فرایندی باز، مشارکتی و انعطاف‌پذیر در نظر گرفته شود. در شرایط کنونی، برنامه‌ریزان شهری می‌باید تا حدودی سیاستمدار، دوراندیش، اصلاح‌گر و نوآور باشند. اینک باید بیش از پرداختن به برنامه‌ریزی، به سوی شیوه اجرا و نظام مدیریت و نظارت کارآمد روی آورد. بدیهی است که تحقق این امر به مهارت‌ها و فنون جدیدی

نیاز دارد که برنامه‌ریزان باید آنها را فراگیرند (Catanesi, 1988:26-36).

۳-۴- تعریف جدید از برنامه‌ریزی شهری

«پیتروال»، صاحب نظر و پژوهشگر برجسته شهرسازی، پس از ارزیابی و تحلیل تجارب چند دهه اخیر برنامه‌ریزی شهری در غرب، امکانات و محتوای برنامه‌ریزی شهری را در زمان حاضر چنین تعریف می‌کند:

برنامه‌ریزی نباید مدعی توانایی در حل فوری مشکلات پیچیده باشد، حتی نباید لزوماً مدعی در اختیار داشتن توان کارشناسی منحصر به فرد گردد. برنامه‌ریزی قطعاً نباید مدعی دانستن خیر و صلاح مردم باشد. برعکس، برنامه‌ریزی باید به عنوان رویکردی «اکتشافی» (۱۳) و «آموزنده» (۱۴) تلقی شود. برنامه‌ریزی باید به «اجتماعات محلی» کمک کند تا به روشنی و به شیوه‌های منطقی در باره حل و فصل مشکلات خود، و به ویژه در باره برخی از مسائل بنیادی مانند عدالت یا رشد، ظرفیت‌ها ببیند. برنامه‌ریزی باید بکوشد گزینه‌های عملی مختلف را بررسی کند و تا آنجا که میسر است پیامدهای هر یک از این گزینه‌ها را برای

رشد طراحی شهری و همکاری و نزدیکی بیشتر آن با برنامه‌ریزی شهری، امکانات بسیار زیادی را برای تحول شهرسازی و سوگیری آن به سمت اهداف اجتماعی، روش‌های دموکراتیک و مشارکتی پدید آورده است

گروه‌های مختلف مردم در نقاط مختلف نشان دهد. برنامه‌ریزی نباید از درگیری با پرسش‌های دشوار، نظیر اینکه چه کسی قدرت سیاسی را از طرف چه کسی اعمال می‌کند و با چه میزان مشروعیت، بپرهیزد. برنامه‌ریزی باید به توصیه بپردازد، ولی نباید درصدد تحمیل پیشنهادهای خود باشد. برنامه‌ریزی می‌تواند فروتنانه مدعی شود که برنامه‌ریزان احتمالاً نسبت به اشخاص معمولی توانایی بیشتری در انجام این نوع تجزیه و تحلیل دارند، اما نه اینکه آنان کارشناسان منحصر به فرد این زمینه‌اند. به عبارت دیگر، هدف برنامه‌ریزی باید فراهم آوردن امکانی برای تصمیم‌گیری دموکراتیک و آگاهانه باشد. اگر این مطلب به درستی درک شود، باید آن را پیام واقعی انقلاب سیستمی در برنامه‌ریزی و پیامدهای آن برشمرد (پیتروال، ۱۹۹۲: ۲۴۹).

۴-۴- برنامه‌ریزی غیراقلیدسی

«جان فریدمن»، که از نظریه‌پردازان پرتجربه و پرنفوذ معاصر در عرصه برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای محسوب می‌شود، مطالعات و دیدگاه‌های مؤثری در نقد برنامه‌ریزی جامع و گرایش به سمت برنامه‌ریزی دموکراتیک داشته است.

خطوط کلی فکری او در نهایت به سمت دوری از برنامه‌ریزی آمرانه و قطعی و تشویق برنامه‌ریزی دموکراتیک، فرایندی و مشارکت تمایل دارد. به نظر «فریدمن» برای نجات از بحران کنونی برنامه‌ریزی، باید آن را از علوم مهندسی، که منبع الهام اولیه آن بوده است، جدا کرد و تعریفی مستقل از آن ارائه داد. چنین تعریفی مستلزم پیوند دادن میان دانش و عمل و همچنین رهایی از اصول ثابت علمی و طرح‌های قطعی است. او مفهوم جدید برنامه‌ریزی را با عنوان «به سوی برنامه‌ریزی غیراقلیدسی»، به صورت زیر تعریف می‌کند:

«برنامه‌ریزی عبارت از نوعی کار حرفه‌ای است که مشخصاً به دنبال ارتباط دادن شکل‌های دانش با شکل‌های عمل در قلمرو عمومی است»

فریدمن براساس این تعریف، وظایف و ویژگی‌های برنامه‌ریزی شهری را، در شرایط امروز، در پنج محور به صورت زیر جمع‌بندی و خلاصه کرده است:

۱- برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای باید «هنجاری» و مدافع ارزش‌هایی از این دست باشد: دفاع از دموکراسی، حمایت از محورمان، احترام به تنوع فرهنگی، تأکید بر رشد کیفی و توسعه پایدار، تأمین برابری زن و مرد و احترام به طبیعت.

۲- برنامه‌ریزی شهری می‌باید نوآورانه باشد و راه‌حل‌های بدیع برای مسائل اجتماعی و کالبدی شهر ارائه دهد.

۳- برنامه‌ریزی شهری خصلتی سیاسی دارد و در ارائه راهبردها و پیشنهادها خود می‌باید به منافع و میزان نفوذ گروه‌های مختلف اجتماعی توجه نشان دهد.

۴- برنامه‌ریزی فرایندی است ارتباطی و «بده - بستانی» (۱۵) که در آن می‌باید دانش کارشناسان و همچنین از تجربه مردم عادی برای ارائه راه‌حل‌های مناسب و واقع‌بینانه استفاده کرد.

۵- برنامه‌ریزی شهری، بنابه ماهیت خود، بر «یادگیری اجتماعی» استوار است و از طریق نقد و تحلیل مداوم، به اصلاح راهبردها و روش‌های خود اقدام می‌کند (فریدمن، ۱۳۷۹).

ب- منابع انگلیسی

- 1- Campbell, S.: "Readings in planning Theory", Blackwell, Oxford, 1997
- 2- Catanesi, A. - Synder, J (Ed): "Urban planning", McGrawhill, 1988
- 3- Cherry, E. G.: "Town planning in Britain", Blackwell, Oxford, 1996
- 4- Cullingworth, J. B.: "Planning in the USA", Routledge, London, 1997
- 5- Cullingworth, J. B.: "Town and country planning in the UK", Routledge, London, 1997
- 6- Faludi, A.: "Planning Theory", Oxford, 1977
- 7- Gray, Jhon: "Post-liberalism: studies in political Thought", London, Routledge, 1993
- 8- Moconall, s.: "Theories for planning", London, 1981
- 9- Punter, J. - Carmona, M.: "The Desing Dimension of planning", London, 1997

زیرنویسها

- 1- Communities
- 2- Planning Through Debate
- 3- Communicative Turn in Planning Theory
- 4- Communicative Rationality
- 5- J. Rawls
- 6- A Theory of Justice, Cambridge, 1971
- 7- Advocacy and Pluralism in Planning
- 8- Public Realm
- 9- Incremental Planning
- 10- C. Lindblom: "The Science of Muddling Through", 1959, in "Readings in Planning Theory", Campbell (Ed), 1997, chapter 13
- 11- Reflection-in-action
- 12- Responsive Planning
- 13- Exploratory
- 14- Instructive
- 15- Transcative

* این مقاله برگرفته از هشتمین شماره مجموعه مجله‌های برنامه‌ریزی و طراحی شهری است که توسط مهندسين مشاور فرهنگ تهي و انتشار یافته است.